

## بررسی عقاید دهری وتأثیر اندیشه های آن در شعر فارسی

### دراسة عقائد الدهرية وتأثير أفكارهم في الشعر الفارسي

م. حسین علی عباس / كلية اللغات / جامعة بغداد

دانشگاه بغداد / دانشکده زبان ها / گروه زبان و ادبیات فارسی

#### الغلاصة

واحدة من أهم القضايا الفلسفية التي ظهرت في الأدب، الدهر وموقفها من هذا الموضوع. لقد تمسك واعتنق العديد من العلماء اتباع الدهرية بالفكر المادي والطبيعي. لقد أنكروا وجود الخالق. والبعض الآخر اعتنق فكرة إنكار القيامة والعالم بعد الموت. كما أنهم ينكرون الحياة بعد الموت بمعرفة الجوهر والروح. إنهم يعتقدون أن المادة، البشرية وغير البشرية، تنتهي بعد الموت، ولا تصل إلى شيء. في هذا البحث، سوف ندرس أفكار الدهرية في الشعر الفارسي. لهذا الغرض، تم اختيار عدد من الشعراء البارزين من الشعراء الكلاسيكيين والمعاصرين أمثال الفردوسي، الخيام، سعدي، الرومي، حافظ، نيمایوشیج، اخوان ثالث، فروغ فرخزاد، أحمد شاملو، سهراب سبهری ونادر نادریپور. من الواضح أن بعض هؤلاء الشعراء ليسوا من اتباع فكر ورأي "الدهرية"، لكن في بعض الأحيان استخدموا أفكار هذا الاتجاه.

#### Abstract

One of the most important philosophical issues that has emerged in literature is its attitude towards this issue. Many scholars have followed the minds of the beings and the world of matter. They have denied the creator's presence in the affairs of affairs. One of the foundations of the thoughts of Deharin is the denial of resurrection and the world after death. They also deny the life after death by knowing the substance and spirit. They believe that the material, both human and non-human, ends up after death, and they reach nothing. In this research, we are going to examine the ideas of the Dehri in Persian poetry. For this purpose, a number of prominent poets from classical and contemporary poets, Ferdowsi, Khayyam, Sa'di, Rumi, Hafiz, Nima Yoshij, Akhavan Saleh, Forough Farrokhzad, Ahmad Shamloo, Sohrab Sepehri and Nader Naderpour were selected to look at the thoughts of Dehri in their poems. Obviously, some of these poets are not in the framework of the thought and opinion of the "Dehri", but sometimes they have used the ideas of this tendency.

key words: Poetry, Persian poetry, dohr, opinion, review

الكلمات المفتاحية- الشعر، الشعر الفارسي، الدهر، العقيدة، دراسة.

#### چکیده

یکی از مهم‌ترین مسائل فلسفی که به ادبیات نیز راه پیدا کرده، دهر و نگرش نسبت به این موضوع است. بسیاری از اندیشمندان پیروی دهر به موجودات و عالم ماده تمسک جسته‌اند. آنان حضور خالق را در مبدأ امور انکار نموده‌اند. یکی دیگر از پایه‌های اندیشه دهریون انکار معاد و جهان پس از مرگ است. اینان با اصل دانستن ماده و روح، زندگی پس از مرگ را نیز انکار می‌نمایند. به باور ایشان ماده اعم از انسان و غیرانسان پس از مرگ تمام می‌شوند و به نیستی می‌رسند. در این پژوهش برآنیم تا عقاید دهری را در شعر فارسی مورد بررسی و مذاقه قرار دهیم. بدین منظور چند شاعر برجسته از شاعران کلاسیک و معاصر؛ فردوسی، خیام، سعدي، مولانا، حافظ، نيمایوشیج، اخوان ثالث، فروغ فرخزاد، احمد شاملو، سهراب سبهری و نادر نادریپور انتخاب شدند تا اندیشه‌های دهری را در شعر ایشان جستجو کنیم. بدیهی است که برخی از این شاعران به لحاظ چارچوب اندیشه و عقیده «دهری» نیستند اما گاه از اندیشه‌های این گرایش و عقیده بهره جسته‌اند.

## کلیدواژگان:

شعر - شعر فارسی - دهر - عقیده - بررسی

## بیان مسئله

«دهر» و عقاید و نگرش‌های گوناگون نسبت به این موضوع بخشی از ادبیات کلاسیک و معاصر فارسی را شامل شده است. توجه شاعران به یک موضوع واحد در زمان‌های متفاوت می‌تواند تغییر و تحول موضوعات و دیدگاه‌ها را روشن سازد.

## اهمیت و ضرورت مسئله

نگرش شاعران نسبت به موضوعات گوناگون همواره مورد توجه طیف وسیعی از مخاطبان آثار ایشان بوده است. دسته‌بندی موضوعی اشعار ایشان و تمرکز بر موضوعات ما را در شناخت بیشتر آثار ایشان و درک جریان فکری حاکم بر زمانه هر شاعر یاری می‌کند.

## اهداف پژوهش

مهم‌ترین و اصلی‌ترین هدف پژوهش حاضر بررسی عقاید دهری و تأثیر اندیشه‌های آن در شعر فارسی است. بدین منظور اشعار شماری از برجسته‌ترین شاعران کلاسیک و معاصر مورد بررسی قرار گرفت. این شاعران عبارتند از: فردوسی، خیام، سعدی، مولانا، حافظ، نیما یوشیج، اخوان ثالث، فروغ فرخزاد، احمد شاملو، سهراب سپهری و نادر نادرپور.

## نوع پژوهش

این پژوهش در حوزه پژوهش‌های توصیفی، تحلیلی می‌گنجد و نگارنده می‌کوشد پس از مطالعه و گردآوری مطالب از دیوان‌ها و دفاتر شعری و نیز تحقیقات پژوهشگران و اندیشمندان آنها را طبقه‌بندی، تبیین و تحلیل نماید.

## پیشینه ی پژوهش

تا کنون مقالات و پژوهش‌های متعددی در رابطه با عقاید دهری نگاشته شده است. اما بررسی عقاید دهری و نمود اندیشه‌های این جریان فکری در شعر فارسی تا کنون انجام نشده است. نگارنده در این پژوهش در پی این بررسی خواهد بود.

## روش پژوهش

این پژوهش بر اساس روش کتابخانه‌ای فراهم شده است و در این میان کتاب‌های تاریخی، ادبی، فلسفی و مقالات و پژوهش‌های متعددی مطالعه شد. دیوان شاعران دفتر شعری ایشان به عنوان اصلی‌ترین منبع اساس مطالعه قرار گرفته است.

## ۱- مقدمه

واژه «دهر» کاربردهای گوناگونی دارد و براساس آن در معانی متفاوت و متعددی به کار می‌رود. این واژه در معنی زمان طولانی، روزگار، عمر، زمان ابدی. همچنین برخی گفته‌اند زمان نامتناهی که ازلی و ابدی است و به زمان مطلق نیز اطلاق می‌شود (سجادی، ۱۳۷۵: ۳۳۰).

از نظر اصطلاحی، دهری منسوب به روزگار و دهر است و دهری به کسی گفته می‌شود که عالم را قدیم و پیوسته می‌داند و حضور مدبر و خالق را انکار می‌کند. دهریان حیات و زندگی را محدود به دنیا می‌دانند و معتقدند که پس از مرگ معاد و حیاتی وجود ندارد (ر.ک، خویی، ۱۳۸۴: ۳۹۰ و مجلسی، ۱۳۸۶: ۲۷).

دهریه به فیلسوفانی گفته می‌شود که از پیروان مسلک مادی هستند و به سرمدی بودن روزگار و دهر معتقدند (ر.ک مشکور، ۱۳۷۵: ۱۹۵).

## ۲- نظریه دهر

بسیاری از فلاسفه در آغاز فلسفه خود، مسأله‌ای را انتخاب می‌کنند. انتخاب این مسأله گاه به سبب سادگی و بدیهی بودن و گاه به سبب تأثیر بسیار آن بر نظریات آنان است. غالباً این مسائل پایه‌ای‌ترین مبحث در فلسفه ایشان است.

این مسائل بنیادین و پایه‌ریزی فلسفه هر فیلسوف بر روی آن در آرا و عقاید فیلسوفان ایرانی و غیرایرانی مشهود است. از جمله این فیلسوفان می‌توان به ابن‌سینا، دکارت، اسپینوزا و ... اشاره کرد.

در حکمت یمانی میرداماد، «دهر» از نمونه‌های این مسائل است. میرداماد فلسفه خود را با شرح و تعریف دهر آغاز کرده است. وی کتاب‌های ایماضات، صراط مستقیم، خلسه الملکوت و قیسات با مقدماتی درباره اهر آغاز کرده است (مصطفوی، ۱۳۸۶: ۲۴).

اصطلاح «دهر» در فلسفه بسیاری از فلاسفه پیش از میرداماد وجود داشته است. اما نکتل حائز اهمیت این است که برداشت‌ها و تعاریف گاه تشابهات زیادی با هم دارد و گاه متفاوت است.

غزالی در دسته‌بندی فلاسفه آنان را به دهریون، الهیون و طبیعیون تقسیم نموده است. وی دهریون را دسته‌ای از متقدمان می‌داند که خالق را انکار و پنداشته‌اند که عالم بدون خالق موجود بوده و حیوان از نطفه و نطفه از حیوان پدید آمده است و تا ابد چنین خواهد بود (غزالی، بی‌تا: ۱۳۸).

علامه طباطبایی دهری را به کسی اطلاق می‌کند که مبدأ و معاد را انکار می‌کند (طباطبایی، ج ۱۸: ۳۶۵). میرداماد معتقد است همه موجودات ممکن همان‌گونه که از حدوث ذاتی برخوردارند، حدوث دهری نیز دارند. اما خداوند حدوث دهری ندارد. وی خداوند را دارای تقدم سرمدی می‌داند و جهان را داری تأخر دهری.

آنچه از تعاریف برمی‌آید این است که دهر، تعاریف متعددی را شامل می‌شود و همین شمولیت آن سبب شده تا بتوان مؤلفه‌های گوناگونی را برای متصور شد.

## ۳- عقاید دهری و تأثیر اندیشه‌های آن در شعر فارسی

مؤلفه‌های گوناگون عقاید دهری در ادبیات فارسی به شکل عام و در شعر فارسی به شکل خاص راه یافته است. نگارنده در این پژوهش مؤلفه‌های همچون مرگ، تقدیر، انسان، خرد، عشرت‌طلبی، اعتراض، پیچیدگی خلقت، حیرت، تردید و انکار را در شعر فردوسی، خیام، سعدی، مولانا، حافظ، نیما یوشیج، اخوان ثالث، فروغ فرخزاد، احمد شاملو، سهراب سپهری و نادر نادرپور بررسی خواهد کرد.

مسئله مرگ یکی از مسائلی است که شاعران با گرایش‌های گوناگونی اعم از دین‌داران، خداباوران، ناخداباوران، اشاعره، معتزله و ... به آن پرداخته‌اند. بی‌شک دهریون نیز از این دسته‌ها مستثناء نیستند. مرتضی مطهری می‌نویسد: « حیوانات درباره مرگ فکر نمی‌کنند. حیوانات غریزه حفظ بقا را دارند اما در انسان علاوه بر حفظ بقا، آینده‌نگری درباره بقا را نیز لحاظ می‌کنند (مطهری، ۱۳۷۷: ۲۰۶). دهریون مرگ را پایان انسان دانسته‌اند.

نگارنده در ابیات زیر ابیاتی که به مرگ به منزله نیستی و فنا شدن در عالم ماده نگاه کرده‌اند، استخراج کرده است. بدیهی است که بسیاری از شاعران مورد بحث به معاد باور دارند اما در این ابیات وجه نیستی و نابود شدن به وسیله مرگ پررنگ شده است.

که سهراب کشته‌ست و افکنده خوار      ترا خواست کردن همی خواستار

چو آن نامور پهلوان کشته شد      مرا نیز هم روز برگشته شد

همی گفت کای کشته بر دست من      دلیر و ستوده به هر انجمن

ازین خویشتن کشتن اکنون چه سود      چنین رفت و این بودنی کار بود

(فردوسی، ۱۳۹۰: ۳۰۵)

چون عهده نمی‌شود کسی فردا را      حالی خوش دار تو این دل شیدا را

می نوش به ماه تاب ای ماه که ماه      بسیار بتابد و نیابد ما را

(خیام، ۱۳۸۴: ۷)

ای آمده از عالم روحانی تفت      حیران شده در پنج و چهار و شش و هفت

می خور چو ندانی از کجا آمده ای      خوش باش ندانی به کجا خواهی رفت

(خیام، ۱۳۸۴: ۱۲)

اگر بمرد عدو جای شادمانی نیست      که زندگانی ما نیز جاودانی نیست

(سعدی، ۱۳۸۷: ۸۳)

شخصی همه شب بر سر بیمار گریست      چون روز آمد، بمرد و بیمار بزیست

(سعدی، ۱۳۸۷: ۹۳)

چون روز مرگ تابوت من روان باشد      گمان مبر که مرا درد این جهان باشد

(مولانا، ۱۳۶۰: ۳۶۸)

مرگ اگر مرد است آید پیش من      تا کشم خوش در کنارش تنگ تنگ

(مولانا، ۱۳۶۰: ۴۰۸)

روز مرگم نفسی و عده دیدار بده      وان گهم تا به لحد فارغ و آزاد ببر

(حافظ، ۱۳۷۱: ۱۵۷)

زندگی گوی غلتان نیست، می غلتد/ بر زمین های بس هموار و ناهموار/ از بر سنگی به سنگی تا شود یک روز  
پاره (یوشیج، ۱۳۷۶: ۴۵۰).

شب است/ جهان با آن، چنان چون مرده ای در گور (یوشیج، ۱۳۸۴: ۷۴۰).

به سفره هستی نخوانده مهمانم که میزبان به تغافل سپرده جای مرا

(اخوان ثالث، ۱۳۸۳: ۲۰)

تا مرگ - این حقیقت بی رحم - بس نماند (اخوان ثالث، ۱۳۸۳: ۳۲).

آه ای زندگی منم که هنوز با همه پوچی از تو لبریزم

نه به فکرم که رشته پاره کنم نه بر آنم که از تو بگریزم

(فرخزاد، ۱۳۸۳: ۲۲۱-۲۲۳)

رفتم که در سیاهی یک گور بی نشان فارغ شوم ز کشمکش و جنگ زندگی

(فرخزاد، ۱۳۸۳: ۴۷)

مرگ من سفری نیست/ هجرتی ست/ از سرزمینی که دوست نمی داشتم/ به خاطر نامردمانش (شاملو، ۱۳۸۴: ۵۴۴).

هرگز از مرگ نهرا سیده ام/ اگرچه دستانش از ابتذال شکننده تر بود/ هراس من باری- همه از مردن در  
سرزمینی است/ که مزد گورکن/ از بهای آزادی آدمی/ افزون باشد (شاملو، ۱۳۸۴: ۴۶۰).

ناگهان جاپاها به راه افتادند/ روشنی همراهشان می خزید.

جاپاها گم شدند/ خود را از رو به رو تماشا کردم:/ گودالی از مرگ پر شده بود/ و من در مرده خود به راه  
افتادم (سپهری، ۱۳۸۵: ۱۲۸).

مرگ در ذهن آفاقی جاری ست/ مرگ در آب و هوای خوش اندیشه نشیمن دارد/ مرگ در ذات شب دهکده  
از صبح سخن می گوید/ مرگ با خوشه انگور می آید به دهان/ مرگ مسئول قشنگی پر شاپرک است/ مرگ گاهی  
ریحان می چیند/ مرگ گاهی ودکا می نوشد/ گاه در سایه نشسته است به ما می نگرد/ و همه می دانیم/ ریه های لذت، پر  
اکسیژن مرگ است (سپهری، ۱۳۸۵: ۳۰۲ و ۳۰۳).

مرگ آمد/ حیرت ما را برد،/ ترس شما آورد (سپهری، ۱۳۸۵: ۲۳۸).

در پیش دیده، منظره دخمه های مرگ/ دل را ز قصه های پر از غصه ام گریز (نادرپور، ۱۳۸۱: ۵۷).

می زد نسیم خاموش/ شیون ز بیم مرگی/ دنبال باد ولگرد/ بازیکنان نگاهم/ می رفت و شمع مهتاب/ تنها چراغ  
راهم (نادرپور، ۱۳۸۱: ۸۴).

ما مرده ایم، مرده در خون تپیده ایم (نادرپور، ۱۳۸۱: ۳۲۲).

«تقدیر» و ایمان به مقدرات گاه به صورت روشن و گاه در بطن و درون شعر شاعران فارسی‌زبان آمده است. در عقاید دهریون اگرچه انسان موجودی مختار است اما در ناخودآگاه شاعر همواره اعتقاد به سرنوشت از پیش تعیین شده مشاهده می‌شود.

- جهان چون گذاری همی بگذرد  
خردمند مردم چرا غم خورد  
(فردوسی، ۱۳۹۰: ۶۵۶)
- زمانه چنین بود و بود آنچ بود  
سخن هرچ گویم ببايد شنود  
بھانه تو بودی پدر بد زمان  
نه رستم نه سیمرخ و تیر و کمان  
(فردوسی، ۱۳۹۰: ۱۰۹۹)
- از ایشان یکی بود فرزانه تر  
بیرسید از او قضا و قدر  
که انجام و فرجام چونین سخن  
چگونه است و این را که افکند بن  
چنین داد پاسخ که جوینده مرد  
دوان و شب و روز با کارکرد  
چنین است رسم قضا و قدر  
ز بخشش نیابی به کوشش گذر  
(فردوسی، ۱۳۹۰: ۱۵۳۹)
- بر لوح نشان بودن‌ها بوده است  
پیوسته قلم ز نیک و بد ناسوده است  
در روز ازل هر آنچه بایست بداد  
غم خوردن و و کوشیدن ما بیهوده است  
در گوش دلم گفت فلک پنهانی:  
حکمی که قضا بود ز من می‌دانی؟  
در گردش خود اگر مرا دست بدی  
خود را برهاند می ز سرگردانی  
(خیام، ۱۳۵۶: ۶۳)
- نیکی و بدی که در نهاد بشر است  
شادی و غمی که در قضا و قدر است  
با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل  
چرخ از تو هزار بار بیچاره تر است  
هرچه رود بر سرم، چون تو پسندی رواست  
بنده چه دعوی کند؟ حکم خداوند راست  
(خیام، ۱۳۵۶: ۶۴)
- چرخ گردون را قضا گمره کند  
صد عطار در قضا ابله کند  
گر شود ذرات عالم حیلہ پیچ  
با قضای آسمان هیچند، هیچ  
(سعدی، ۱۳۸۷: ۷۶)
- (مولانا، ۱۳۷۲-۷۸: ۸۹۷)

(مولانا، ۱۳۷۲- ۷۸ : ۴۴۷)

چون قضا آید شود دانش به خواب / مه سیه گردد بگیرد آفتاب

(مولانا، ۱۳۷۲- ۷۸ : ۲۱۹۴)

چون قضا آید فرو پوشد بصر / تا نداند عقل ما پراز سر

(مولانا، ۱۳۷۲- ۷۸ : ۲۴۳)

مکن به نامه سیاهی ملامت من مست / که آگه هست که تقدیر بر سرش چه نوشت

(حافظ، ۱۳۷۱ : ۵۱)

در کوی نیک نامی ما را گذر ندادند / گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را

(حافظ، ۱۳۷۱ : ۴)

ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم / با پادشه بگوی که روزی مقدر است

(حافظ، ۱۳۷۱ : ۲۶)

جام می و خون دل هریک به کسی دادند / در دایره قسمت اوضاع چنین باشد

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود / کاین شاهد بازاری وان پرده نشین باشد

(حافظ، ۱۳۷۱ : ۱۰۱)

با ما تو هر آنچه می‌کنی می‌کن لیک / با تو همه در روز حساب است، حساب

(یوشیج، ۱۳۸۷ : ۱۹۵)

یک چیز که بی حکم قضا باشد نیست / آنی که رواست ناروا باشد نیست

هرچند که با چون و چراى من و توست / آنی که در آن چون و چرا باشد نیست

(یوشیج، ۱۳۸۷ : ۷۴)

منم من، سنگ تپیاخورده رنجور / منم، دشنام پست آفرینش، نغمه ناجور (اخوان ثالث، ۱۳۷۵ : ۹۸).

صدای باد می‌آید/ صدای باد می‌آید ای هفت سالگی/ برخاستم و آب نوشیدم/ و ناگهان به خاطر آوردم/ که کشتزارهای جوان تو از هجوم ملخ‌ها چگونه ترسیدند/ چقدر باید پرداخت/ چقدر باید/ برای رشد این مکعب سیمانی پرداخت؟/ ما هرچه را که باید/ از دست داده باشیم از دست داده ایم (فرخزاد، ۱۳۷۷ : ۳۸۸).

جاده تهی است/ تو باز نخواهی گشت/ و چشمم به راه تو نیست (سپهری، ۱۳۸۵ : ۱۹۱).

در نیندیم به روی سخن زنده تقدیر که از پشت چپ‌های صدا می‌شنویم (سپهری، ۱۳۸۵ : ۳۰۳).

گر زانکه درین خاک بمانم همه عمر / یا رخت اقامت ببرم از وطن خویش

تقدیر من اینست که آرام نگیرم / جز در بن تابوت خود و در کفن خویش!

(نادرپور، ۱۳۸۱: ۲۲۳)

### ۳-۳ انسان و انسان‌مداری

«انسان» به عنوان اشرف مخلوقات و قطب جهان ماده در اندیشه دهریون به عنوان مرکز تلقی شده است. براین اساس اندیشه‌ها و عقاید ایشان نیز متمکز بر آدمی است.

تو را از دو گیتی برآورده اند  
به چندین میانجی بپرورده اند  
نخستین فطرت پسین شمار  
تویی خویشتن را به بازی مدار

(فردوسی، ۱۳۹۰: ۱۹)

جایی ست که عقل آفرین می‌زندش  
صد بوسه ز مهر بر جبین می‌زندش  
این کوزه گر دهر چنین جام لطیف  
می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش

(خیام، ۱۳۵۶: ۸۳)

بنی آدم اعضای یکدیگرند  
که در آفرینش ز یک گوهرند  
چو عضوی به درد آورد روزگار  
دگر عضوها را نماند قرار

(سعدی، ۱۳۸۷: ۶۶)

حاکمی در صورت بی اختیار  
هست هر مخلوق را در اقتدار

(مولانا، ۱۳۷۲-۷۸: ۳۰۹۰)

چرخ بر هم زرم ار غیر مرادم گردد  
من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک

(حافظ، ۱۳۷۱: ۱۸۸)

سرم به دنیوی و عقبی فرو نمی‌آید  
تبارک الله از این فتنه‌ها که در سر ماست

(حافظ، ۱۳۷۱: ۱۵)

من به تن دردم نیست/ یک تب سرکش تنها پکرم ساخته و دائم این را که چرا/ و چرا هر رگ من از تن من  
سفت و سقط شلاقی است/ که فرود آمده سوزان/ دم به دم در تن من/ تن من یا تن مردم، همه را تن من ساخته اند  
(بوشیج، ۱۳۸۴: ۷۵۸).

موضع شعر شاعر/ چون غیر از این نبود/ تأثیر شعر او نیز چیزی جز این نبود/ آن را به جای مته نمی‌شد  
به کار زد/ در راه‌های رزم/ با دست کار شعر/ هر دیو صخره را/ از پیش راه خلق/ نمی‌شد کنار زد/ یعنی اثر نداشت  
وجودش/ فرقی نداشت بود و نبودش/ آن را به جای دار نمی‌شد به کار برد/ حال آنکه من/ به شخصه زمانی/ همراه  
شعر خویش/ هم دوش «شن چوی» کره ای/ جنگ کرده ام/ یک بار هم «حمیدی شاعر» را/ در چند سال پیش/  
برادر شعر خویش/ آونگ کرده ام/ موضوع شعر امروز/ موضوع دیگری است (شاملو، ۱۳۸۴: ۱۴۰ و ۱۴۱).



بر شانه من کبوتری است که از دهان تو آب می‌خورد/ بر شانه من کبوتری است که گلوی مرا تازه می‌کند/  
بر شانه من کبوتری است باوقار و خوب/ که با من از روشنی سخن می‌گوید/ و از انسان که رب النوع همه  
خداهاست/ من با انسان در ابدیتی پرستاره گام می‌زنم (شاملو، ۱۳۸۴: ۲۱۹).

انسان، خداست/ حرف من این است/ گر کفر یا حقیقت محض است این سخن،/ انسان خداست./ آری، این  
است حرف من (شاملو، ۱۳۸۴: ۴۲۸).

مرد نقال آن شب از رستم سخن آغاز کرد/ وز نخستین جنگ او با دشمنش، افراسیاب/ وصف رستم گفت و  
وصف قامت رعناى او/ کز بلندی بوسه می‌زد بر جبین آفتاب (نادرپور، ۱۳۸۱: ۴۶۷).

مردی که سر نهاده به زانو/ زانوی غم گرفته در آغوش،/ شمع خمیده ای است که ناگاه/ در اشک خویشتن  
شده خاموش (نادرپور، ۱۳۸۱: ۵۶۴).

### ۳-۴ خرد

دهریون برای بیان و اثبات دیدگاه‌های خویش همواره به «خرد» تمسک بسته‌اند. در باب اینکه خرد به  
محسوسات و عالم ماده تعلق دارد یا فرامادی است بحث‌های زیاد درگرفته است.

به نام خداوند جان و خرد	کزین برتر اندیشه برنگذرد
خرد گر سخن برگزیند همی	همان را گزیند که ببند همی
خرد را و جان را همی سنجد اوی	در اندیشه سخته کی گنجد او
از این پرده برتر سخن گاه نیست	ز هستی مر اندیشه را راه نیست
خرد بهتر از هرچه ایزد بداد	ستایش خرد را به از راه داد
خرد رهنمای و خرد دلگشای	خرد دست گیرد به هر دو سرای

(فردوسی، ۱۳۹۰: ۱۷)

ترکیب طبایع چون به کام تو دمی است	رو شاد بزی اگرچه بر تو ستمی است
با اهل خرد باش که اصل تن تو	گردی و نسیمی و غباری و دمی است

(خیام، ۱۳۸۴: ۱۸)

روانت داد و عقل و طبع و ادراک	جمال و نطق و رأی و فکرت و هوش
-------------------------------	-------------------------------

(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۵۷)

عقل کامل را قرین کن با خرد	تا که باز آید خرد زان خوی بد
----------------------------	------------------------------

(مولانا، ۱۳۷۲-۷۸: ۷۳۸)

به چشم عقل در این رهگذار پر آشوب	جهان و کار جهان بی‌ثبات و بی‌محل است
----------------------------------	--------------------------------------

(حافظ، ۱۳۷۱: ۲۹)

مشورت با عقل کردم گفت حافظ می بنوش	ساقیا می ده به قول مستشار مؤتمن
------------------------------------	---------------------------------

(حافظ، ۱۳۷۱: ۲۴۵)

### ۳- ۵ عشرت طلبی

از آنجا که ده‌ریون این عالم را اساس قرار می‌دادند و باوری به جهان پس از مرگ نداشتند بر خوشی و اغتنام فرصت تمرکز داشتند.

می و رود و رامشگران خواستند	به هر جای جشنی بیاراستند
کسی پیش از او آن نکرد از مهان	یکی سور فرمود کاندز جهان
به هفتم در گنج‌ها برگشاد	به یک هفته زان گونه بودند شاد

(فردوسی، ۱۳۹۰: ۳۲۳)

پر از مشک و دینار و پر زعفران	همه جام بود از کران تا کران
همه بر سران افسران گران	می و رود و آواز رامشگران

(فردوسی، ۱۳۹۰: ۳۲۶)

بی باده کشید بار تن نتوانم	من بی می ناب زیستن نتوانم
یک جام دگر بگیر و من نتوانم	من بنده آن دم که ساقی گوید

(خیام، ۱۳۸۴: ۷۲)

فارغ بودن ز کفر و دین دین من است	می خوردن و شاد بودن آیین من است
گفتا دل خرم تو کابین من است	گفتم به عروس دهر: کابین تو چیست

(خیام، ۱۳۵۶: ۷۹)

احوال مرا عبرت مردم سازید	چون مرده شوم خاک مرا گم سازید
وز کالبدم خشت سر خم سازید	خاک تن من به باده آغشته کنید

(خیام، ۱۳۵۶: ۸۰)

کز نیک و بد اندیشه و از کس غم نیست	ما را به جهان خوشتر از این یک دم نیست
------------------------------------	---------------------------------------

(سعدی، ۱۳۸۷: ۶۷)

وان نفسی که بی‌خودی، باده یار آیدت	آن نفسی که با خودی، یار کناره می‌کند
------------------------------------	--------------------------------------

(مولانا، ۱۳۶۰: ۳۲۳)

فراغت آرد و اندیشه خطا ببرد	طیب عشق منم باده ده که این مجنون
-----------------------------	----------------------------------

(حافظ، ۱۳۷۱: ۸۱)

از زمین برکنید آبادی/ تا به طرحی نو کنمی آباد/ به زمین رنگ خون بباید زد/ مرگ یا فتح هرچه بادآباد/ یا بمیریم جمله یا گردیم/ صاحب زندگی آزاد (یوشیج، ۱۳۷۶: ۵۲۸ و ۵۲۹).

آری در مرگ اورترین لحظه انتظار/ زندگی را در رویاهای خویش دنبال می‌گیرم/ در رویاها و/ در امیدهایم (شاملو، ۱۳۸۴: ۴۷۰).

شراب باید خورد/ و در جوانی یک سایه راه باید رفت،/ همین (سپهری، ۱۳۸۵: ۳۱۷).

برده را برداریم:/ بگذاریم که احساس هوایی بخورد/ بگذاریم بلوغ، زیر هر بوته که می‌خواهد بیتوته کند/ بگذاریم غریزه پی بازی برود/ کفش‌ها را بکند و به دنبال فصول از سر گل‌ها ببرد/ بگذاریم که تنهایی آواز بخواند (سپهری، ۱۳۸۵: ۳۰۳).

### ۳-۶ اعتراض

دهریون گاه برای بیان عقاید خویش زبانی اعتراضی را برگزیدند. یکی از وجوه مشترک شعر کلاسیک و معاصر در این مورد، اعتراض شاعران به ریاکاران و کسانی است که از دین و مذهب به عنوان پوششی برای اعمال غیراخلاقی خود بهره جسته‌اند.

مکن شهریارا ز بیداد یاد

دگر باره رستم زبان برگشاد

که جز بد نیاید ازین کارزار

مکن نام من در جهان زشت و خوار

مکن دیو را با خرد هم‌نشین

ز دل دور کن شهریارا تو کین

(فردوسی، ۱۳۹۰:

۱۰۹۵)

از دست بنه تو حیل و دستان را

گر می نخوری، طعنه مزین مستان را

صد کار کنی که می غلام است آن را

تو غره از آنی که ننوشی می ناب

(خیام، ۱۳۸۴: ۸)

با این همه مستی ز تو هشیارتریم

ای صاحب فتوا ز تو پر کارتریم

انصاف بده؛ کدام خون خوارتریم

تو خون کسان خوری و ما خون رزان

(خیام، ۱۳۵۶: ۸۱)

هر لحظه به دام دگری پا بستی

شیخی به زنی فاحشه گفتا مستی؟

آیا تو چنان که می‌نمایی هستی؟

گفتا شیخا هر آنچه گویی هستم

(خیام، ۱۳۵۶: ۸۴)

گرش با خدا در توانی فروخت

به روی ریا خرقة سهل است دوخت

(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۴۳)

زاهدتر از او کسی به دست آر

زاهد که درم گرفت و دینار

(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۰۲)

حافظ این خرقة پشمینه بینداز و برو

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت

(حافظ، ۱۳۷۱: ۲۵۵)

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند / چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند  
گویا باور نمی‌دارند روز داوری / کاین همه قلب و دغل در کار داور می‌کنند

(حافظ، ۱۳۷۱: ۱۲۴)

آی آدم‌ها که در ساحل نشسته شاد و خوشحالید... یک نفر در آب دارد می‌کند بیهوده جان، قربان... / موج سنگین را به دست خسته می‌کوبد، / باز می‌دارد دهان با چشم از وحشت دریده / سایه‌هاتان را ز راه دور دیده (بوشیج، ۱۳۸۴: ۴۴۵ و ۴۴۶).

من اینجا از نوازش نیز چون آزار ترسانم / ز سیلی زن، ز سیلی خور، وزین تصویر بر دیوار ترسانم / ببینیم آسمان هر کجا آیا همین رنگ است؟ (اخوان ثالث، ۱۳۷۵: ۱۵۰).

ببین آنجا، دو رکشا مرد و گاریشان / برو، باری بپرس آیا / کدام افسون، دو پا را چارپا کرده است؟ (اخوان ثالث، ۱۳۸۴ الف: ۱۰۳).

سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت / سرها در گریبان است / کسی سر بر نیارد کرد پاسخ گفتن و دیدن یاران / ننگه جز پیش پا را دید، نتواند، / که ره تاریک و لغزان است / وگر دست محبت سوی کسی یازی، / به اکراه آورد دست از بغل بیرون؛ / که سرما سخت سوزان است (اخوان ثالث، ۱۳۷۵: ۹۷۵).

نماز گزاردم و قتل عام شدم / که رافضی‌ام دانستند. / نماز گزاردم و قتل عام شدم / که قرمطی‌ام دانستند. / آنگاه قرار نهادند که ما و برادران‌مان یکدیگر را بکشیم و / این / کوتاه‌ترین طریق وصول به بهشت بود! (شاملو، ۱۳۷۸: ۹۲۲).

### ۳-۷ پیچیدگی خلقت

معتقدان به عقیده دهریه خلقت و نظام آفرینش را تأکیدی بر ماده‌گرایی خود دانسته‌اند. این مورد در شعر شاعران کلاسیک‌تر روشن‌تر بیان شده است.

اجرام که ساکنان این ایوانند / اسباب تردد خردمندانند

هان تا سر رشته خرد گم نکنی / کانان که مدبرند سرگردانند

(خیام، ۱۳۸۴: ۳۶)

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من / وین حرف معما نه تو خوانی و نه من

هست از پس پرده گفت و گوی من و تو / چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من

(خیام، ۱۳۵۶: ۵۷)

چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش / زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست

(حافظ، ۱۳۷۱: ۴۵)

حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو / که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را

(حافظ، ۱۳۷۱: ۳)

داستان از میوه‌های سر به گردون سای اینک خفته در تابوت/ [پست] خاک می‌گوید (اخوان ثالث، ۱۳۷۵: ۱۵۳).

از صدف‌های پر از مروارید/ و در آن کوه غریب فاتح/ از عقابان جوان پرسیدیم/ که چه باید کرد (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۳۶۰).

و ستاره پرشتاب/ در گذرگاهی مایوس/ بر مداری جاودانه/ می‌گردد (شاملو، ۱۳۸۴: ۳۶۶).

شب/ با گلوی خونین/ خوانده ست/ دیدگاه/ دریا/ نشسته سرد/ یک شاخه/ در سیاهی جنگل/ به سوی نور/ فریاد می‌کشد (شاملو، ۱۳۸۴: ۳۴۶).

نور در کاسه مس، چه نوازش‌ها می‌ریزد! (سپهری، ۱۳۸۵: ۳۴۲).

### ۳-۸ حیرت

دهریون همه چیز را در امور حسی می‌جستند، گاه در برابر پرسش‌هایی که پاسخی برای آنها نمی‌یافتند دچار «حیرت» می‌شدند. شواهد زیر به نمونه‌هایی از این حیرت‌ها می‌پردازد.

ندب هیچ پیدا نشیب از فراز / دلم تنگ شد زان شب دیرباز

(فردوسی، ۱۳۹۰: ۶۵۵)

شگفتی بمانده بد اسفندیار / همی گفت کای داور کامگار

(فردوسی، ۱۳۹۰: ۱۳۹۰)

(۱۰۸۸)

رفتیم به اکراه و ندانیم چه بود / زین آمدن و بودن و رفتن مقصود

(خیام، ۱۳۵۶: ۵۶)

این چرخ فلک که ما در او حیرانیم / فانوس خیال از او مثالی دانیم

خورشید چراغ دان و عالم فانوس / ما چون صوریم کاندرا او گردانیم

(خیام، ۱۳۵۶: ۸۹)

گه چنین بنماید و گه ضد این / جز که حیرانی نباشد کار دین

(مولانا، ۱۳۷۲-۷۸: ۳۱۲)

حیرتی آید ز عشق آن نطق را / زهره نبود که کند او ماجرا

(مولانا، ۱۳۷۲-۷۸: ۷۴۸)

گفت حافظ آشنایان در مقام حیرتند / دور نبود گر نشیند خسته و مسکین غریب

(حافظ، ۱۳۷۱: ۱۰)

از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود زینهار از این بیابان وین راه بی‌نهایت

(حافظ، ۱۳۷۱: ۶۰)

در یکی از شب‌ها/ یک شب وحشت زا/ که در آن هر تلخی/ بود پابرجا/ و آن زن هر جایی/ کرده بود از من دیدار (بوشیج، ۱۳۸۴: ۷۶۵).

حیران به رهی خیال او یافته اوج/ خود را به نهان/ سوی پریان/ نزدیک رسانیده، سخن می‌گوید/ از مقصد دنیایی خود با آنان (بوشیج، ۱۳۷۶: ۶۵۷).

او چو می‌آمد به این دنیا (نه، این حق نیست./ چون می‌آورند او را، یا بگو: آورده می‌شد) هیچکس گفتش/ جا چنین تنگ است و روزی تنگ؟/ کز برای سیری این بی‌هنر انبان،/ مشت را باید کند چون گرز،/ و به گرد سر بگرداند؟/ و از این بدتر که: در این تنگ جا، ناچار/ می‌خورد گرزش به پهلوی برادرهاش./ من یقین دارم که اول روز اگر این گفته بودندش،/ او نمی‌جنبید، هرگز هیچ‌گاه از جاش (اخوان ثالث، ۱۳۷۵: ۱۴۴).

او چه می‌گوید؟ او چه می‌گوید؟/ خسته و سرگشته و حیران/ می‌دوم در راه پرسش‌های بی‌پایان (فرخزاد، ۱۳۴۷: ۱۵۴).

با چشم‌ها/ ز حیرت این صبح نابه جای/ خشکیده بر دریچه خورشید چارتاق/ بر تارک سپیده این روز پا به زای،/ دستان بسته‌ام را/ آزاد کردم از/ زنجیرهای خواب (شاملو، ۱۳۷۸: ۷۰۱).

من با دهان حیرت گفتم: «ای یاوه/ یاوه/ یاوه،/ خلاق! مستید و منگ؟/ یا به تظاهر/ تزویر می‌کنید؟/ از شب هنوز مانده دو دانگی/ ورت تائید و پاک و مسلمان،/ نماز را/ از چاوشان نیامده بانگی!» (شاملو، ۱۳۷۸: ۷۰۲ و ۷۰۳).

دیری است مانده یک جسد سرد/ در خلوت کیود اتاقم./ هر عضو آن ز عضو دگر دور مانده است،/ گویی که قطعه، قطعه دیگر را/ از خویش رانده است./ از یاد رفته در تن او وحدت./ در چهره اش که حیرت ماسیده روی آن/ سه حفرة کیود که خالی است/ از تابش زمان (سپهری، ۱۳۸۵: ۵۵).

تا شبی مانند شب‌های دگر خاموش/ بی‌صدا از پا درآمد پیکر دیوار:/ حسرتی با حیرتی آمیخت (سپهری، ۱۳۸۵: ۵۹).

جهان آلوده خواب است و من در وهم خود بیدار:/ چه دیگر طرح می‌ریزد فریب زیست/ در این خلوت که حیرت نقش دیوار است؟ (سپهری، ۱۳۸۵: ۷۴).

وای «من» کودک تو، در شب صخره‌ها، از گود نیلی بالا چه می‌خواست؟ چشم انداز حیرت شده بود، پهنه انتظار، ربنده راز، گرفته نور (سپهری، ۱۳۸۵: ۱۸۳).

مرگ آمد/ حیرت ما را برد،/ ترس شما آورد (سپهری، ۱۳۸۵: ۲۳۸).

دچار باید بود/ وگرنه زمزمه حیرت میان دو حرف/ حرام خواهد شد (سپهری، ۱۳۸۵: ۳۱۴).

حیران، میان جنگل و مرداب/ ماندم به جای و تکیه زدم بر دو پای خویش:/ - آیا کدام یک؟/ مرداب پشت سر را در پیش رو نهم،/ یا جنگل جوان را از پیش دیدگان، برگیرم و قرار دهم در قفای خویش؟ (نادرپور، ۱۳۸۱: ۷۱۷ و ۷۱۸).

۳- ۹ تردید

معتقدان به دهر همه چیز را در عالم ماده می‌جستند، ایشان در برابر برخی پرسش‌هایی که پاسخی برای آنها نمی‌یافتند «تردید» می‌شدند.

یک روز ز بند عالم آزاد نی ام / یک دم زدن از وجود خود شاد نی ام

شاگردی روزگار کردم بسیار / در کار جهان هنوز استاد نی ام

(خیام، ۱۳۸۴: ۷۴)

یا وفا خود نبود در عالم / یا مگر کس در این زمانه نکرد

(سعدی، ۱۳۸۷: ۷۹)

در تردد مانده ایم اندر دو کار / این تردد کی بود بی‌اختیار

(مولانا، ۱۳۷۲- ۷۸ : ۴۱۱)

مردم درین فراق و در آن پرده راه نیست / یا هست و پرده دار نشانم نمی‌دهد

(حافظ، ۱۳۷۱: ۱۴۳)

چه گوید با که گوید، آه/ کز آن پرواز بی‌حاصل در این ویرانه مسموم/ - چه دوزخ شش جهت را چار عنصر آتش و آتش- همه پرهای پاکش سوخت./ کجا باید فرود آید، پریشان مرغک معصوم؟ (اخوان ثالث، ۱۳۷۵: ۱۳۷).

آه، ای صدای زندانی/ آیا شکوه یأس تو هرگز/ از هیچ سوی این شب منفور/ نقبی به سوی نور خواهد زد؟ آه ای صدای زندانی/ ای آخرین صدای صداها (فرخزاد، ۱۳۷۷: ۳۱۱).

آیا دوباره گیسوانم را/ در باد، شانه خواهم زد؟/ آیا دوباره باغچه‌ها را بنفشه خواهم کاشت؟/ و شمعدانی را/ در آسمان پشت پنجره خواهم گذاشت/ آیا دوباره روی لیوان‌ها خواهم رقصید؟/ آیا دوباره زنگ در مرا به سوی انتظار صدا خواهد برد؟ (فرخزاد، ۱۳۷۷: ۳۳۷).

ای مسافر، هم درد من/ به سر منزل یقین اگر فرود آمده‌ای/ دیگر تو را تا به سر منزل شک/ جز پرتگاهی ناگزیر/ در پیش نیست (شاملو، ۱۳۸۴: ۳۷۱).

و آندم که چشمانش، در آن خاموش، بر چشمان من لغزید/ در قعر تردید این چنین با خویشتن گفتم: «-آیا نگاهش پاسخ پر آفتاب خواهش تاریک قلب یأسبارم نیست؟/ «آیا نگاه او همان موسیقی گرمی که من احساس آن را در هزاران خواهش پر درد دارم، نیست؟» (شاملو، ۱۳۷۸: ۱۴۰ و ۱۴۱).

ساعت گیج زمان در شب عمر/ می‌زند پی در پی زنگ/ زهر این فکر که این دم گذراست/ می‌شود نقش به دیوار رگ هستی من./ لحظه ام پر شده از لذت/ یا به زنگار غمی آلوده است/ لیک چون باید این دم گذرد،/ پس اگر می‌گیرم/ گریه ام بی‌ثمر است/ و اگر می‌خندم/ خنده ام بی‌هوده است (سپهری، ۱۳۸۵: ۵۱).

در شب تردید من، برگ نگاه! می‌روی با موج‌خاموشی کجا؟/ ریشه ام از هوشیاری خورده آب:/ من کجا، خاک فراموش کجا (سپهری، ۱۳۸۵: ۱۶۲).

زورق ران توانا، که سایه اش بر رفت و آمد من افتاده است، که چشمانش گام مرا روشن می‌کند، که دستانش تردید مرا می‌شکند، پارو زنان، از آن سوی هراس من خواهد رسید (سپهری، ۱۳۸۵: ۱۹۳).

از شوق این امید نهان زنده ام هنوز امید یا خیال؟ - کدام است این، کدام

بس شب درین امید، رسانیده ام به روز بس روز از این خیال، بدل کرده ام به شام

(نادریور، ۱۳۸۱:

۳۲۱)

خوابی شگفت در تن من راه برگشود/ خوابی به جای خون،/ خوابی که هر یقین مرا در گمان نهفت./ از خود برون دویدم، چون شاخه از درخت/ در خود فرو نشستم، چون برکه در سکون/ دل، با چنین دوگانگی آشکار، جفت/ راهی میان جنگل و مرداب یافتم/ از خود سؤال کردم و ماندم به جای خویش:/ - آیا کدام یک؟/ مرداب پشت سر را در پیش رو نهم،/ یا جنگل جوان را از پیش دیدگان، برگیرم و قرار دهم در قفای خویش؟ (نادریور، ۱۳۸۱: ۷۱۶ و ۷۱۷).

### ۳- ۱۰ انکار

گاه عدم پاسخ برای رسیدن به پرسش‌های فراحستی به «انکار» منجر شده است. شاعران کلاسیک این انکار را بیشتر در هیچ و نیستی جسته‌اند.

بنگر ز جهان چه طرف برستم هیچ وز حاصل عمر چیست در دستم؟ هیچ

شمع طربیم، ولی چو بنشستم هیچ من جام جم، ولی چو بشکستم، هیچ

(خیام، ۱۳۵۶: ۸۹)

چون نیست ز هرچه هست جز باد به دست چون هست به هرچه هست نقصان و شکست

انگار که هرچه هست در عالم نیست پندار که هرچه نیست در عالم هست

(خیام، ۱۳۵۶: ۸۹)

کسی به دیده انکار اگر نگاه کند نشان صورت یوسف دهد به ناخوبی

و گر به چشم ارادت نگه کنی در دیو فرشته ایت نماید به چشم، کروی

(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۳۳)

صد هزاران ضد، ضد را می‌کشد بازشان حکم تو بیرون می‌کشد

(مولانا، ۱۳۷۲-۷۸: ۱۸۸۸)

در عدم هست ای برادر چون بود ضد اندر ضد چون مکنون بود

(مولانا، ۱۳۷۲-۷۸: ۱۰۱۸)

مشکل عشق نه در حوصله دانش ماست حل این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد

(حافظ، ۱۳۷۱: ۸۵)



به حسن خلق و وفا کس به یار ما نرسد ترا در این سخن انکار کار ما نرسد

(حافظ، ۱۳۷۱: ۹۸)

من و انکار شراب این چه حکایت باشد غالباً این قدرم عقل کفایت باشد

(حافظ، ۱۳۷۱: ۹۹)

«بده... بد بد... دروغین بود هم لبخند و هم سوگند/ دروغین است هر سوگند و هر لبخند/ و حتی دلنشین آواز جفت تشنه پیوند» (اخوان ثالث، ۱۳۷۵: ۱۴۱).

در انتهای زمین کومهی هست/ آنجا که/ پا در جایی خاک/ هم چون رقص سراب/ بر فریب عیش/ تکیه می‌کند/ در فصل انسان و خدا/ آری/ در مفصل خاک و پوکم کومهی ناستوار هست/ و بادی که بر لجه تاریک می‌گذرد/ بر ایوان بی رونق سردم/ جاروب می‌کشد/ بردگان عالی جاه را دیده‌ام من/ در کاخ‌های بلند/ که قلاده‌های زرین به گردن داشته‌اند/ و آزاده مردم را/ در جامه‌های مرقع/ که سرودگویان/ پییده به مقتل می‌رفته‌اند (شاملو، ۱۳۸۴: ۶۹۵).

اهل کاشانم، اما/ شهر من کاشان نیست./ شهر من گم شده است. من با تاب، من با تب/ خانه ای در طرف دیگر شب ساخته ام (سپهری، ۱۳۸۵: ۲۹۱ و ۲۹۲).

### نتیجه‌گیری

در این پژوهش برآن بودیم تا عقاید دهری را در شعر فارسی مورد بررسی و مذاقه قرار دهیم. بدین منظور شماری از برجسته‌ترین شاعران کلاسیک و معاصر انتخاب شدند و اشعارشان از حیث مؤلفه‌های دهری مورد بررسی قرار گرفت. این شاعران عبارت بودند از: فردوسی، خیام، سعدی، مولانا، حافظ، نیما یوشیج، اخوان ثالث، فروغ فرخزاد، احمد شاملو، سهراب سپهری و نادر نادرپور.

مهمترین مؤلفه‌های «دهری» که در شعر این شاعران بررسی شد عبارتند از: مرگ، تقدیر، انسان و انسان‌مداری، خرد، عشرت‌طلبی، اعتراض، پیچیدگی خلقت، حیرت، تردید و انکار.

«مرگ» در شعر شاعران کلاسیک و معاصر مورد توجه قرار گرفته است. از مهم‌ترین وجوه شباهت این اندیشه در شاعران کلاسیک و معاصر پذیرفتن مرگ و و تفکر به این حقیقت است. اصلی‌ترین تفاوت نیز نگاه امیدوارانه شاعران کلاسیک به مرگ و نگاه غالباً سیاه و نومیدانه شاعران معاصر به مرگ است. نگارنده در ابیات مورد بحث ابیاتی که به مرگ به منزله نیستی و فنا شدن در عالم ماده نگاه کرده‌اند، استخراج کرده است. بدیهی است که بسیاری از شاعران مورد بحث به معاد باور دارند اما در این ابیات وجه نیستی و نابود شدن به وسیله مرگ پررنگ شده است.

«تقدیر» در شعر شاعران کلاسیک بیشتر پرداخته شده است. شاعران کلاسیک موضعی پذیرفته شده درباره «تقدیر» دارند. شاعران کلاسیک گرایش بیشتری به اختیار داشته‌اند.

یکی از مهم‌ترین دیدگاه‌های دهریون توجه به انسان و انسان‌مداری است. شاعران کلاسیک بیشتر به فطرت انسانی و درونیات انسان توجه کردند. شاعران معاصر به انسان جزئی‌تر پرداخته‌اند و ظاهر و باطن آدمی را لحاظ نموده‌اند.

دهریون برای بیان و اثبات دیدگاه‌های خویش همواره به «خرد» تمسک جسته‌اند. در شعر شاعران کلاسیک «خرد» حضور پررنگ‌تری داشته است.

دهریون از آنجا که این عالم را اساس قرار می‌دادند و باوری به جهان پس از مرگ نداشتند بر خوشی و اغتنام فرصت تمرکز داشتند. شواهد مربوط به این مؤلفه در شعر کلاسیک بیشتر است. به نظر می‌رسد در شعر شاعران معاصر تأکید بر شادی بیرونی و درونی کمتر است.

دهریون گاه برای بیان عقاید خویش زبان اعتراضی را برگزیدند. یکی از وجوه مشترک شعر کلاسیک و معاصر در این مورد، اعتراض شاعران به ریاکاران و کسانی است که از دین و مذهب به عنوان پوششی برای اعمال غیراخلاقی خود بهره جسته‌اند.

معتقدان به عقیده دهریه خلقت و نظام آفرینش را تأکیدی بر ماده‌گرایی خود دانسته‌اند. این مورد در شعر شاعران کلاسیک‌تر روشن‌تر بیان شده است.

از آنجا که دهریون همه چیز را در عالم ماده و امور حسی می‌جستند، گاه در برابر پرسش‌هایی که پاسخی برای آنها نمی‌یافتند دچار «حیرت» و «تردید» می‌شدند. این «تحریر» و «تردید» در شعر شاعران معاصر بیشتر نمود یافته است.

گاه عدم پاسخ برای رسیدن به پرسش‌های فراحسی به «انکار» منجر شده است. شاعران کلاسیک این انکار را بیشتر در هیچ و نیستی جسته‌اند. شاعران معاصر انکار را در امور ظاهری مورد تأکید و تمرکز قرار داده‌اند.

#### منابع و مأخذ

۱. اخوان ثالث، مهدی (۱۳۷۵). زمستان، تهران: نشر مروارید.
۲. ———، ——— (۱۳۸۱). سواحلی؛ به اهتمام زردشت اخوان ثالث و مرتضی کاخی، تهران: نشر زمستان.
۳. ———، ——— (۱۳۸۳). ارغنون، تهران: نشر زمستان و مروارید.
۴. ———، ——— (۱۳۸۴ الف). آخر شاهنامه، تهران: نشر زمستان و مروارید.
۵. ———، ——— (۱۳۸۴ ب). از این اوستا، تهران: نشر زمستان و مروارید.
۶. حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۱). دیوان حافظ، تصحیح محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران: نشر اقبال.
۷. خوبی، ابوالقاسم (۱۳۸۴). مصباح الفقاهه. تهران: مؤسسه احیای آثار امام.
۸. خیام، عمر (۱۳۸۴). رباعیات، نسخه محمدعلی فروغی و قاسم غنی، تهران: مؤسسه طویی، انتشارات بهاباد.
۹. خیام، عمر (۱۳۵۶). ترانه‌های خیام. به تصحیح و مقدمه صادق هدایت. تهران: امیرکبیر.
۱۰. سپهری، سهراب (۱۳۸۵). هشت کتاب، تهران: انتشارات طهوری.
۱۱. سجادی، جعفر (۱۳۷۵). فرهنگ علوم فلسفی و کلامی. تهران: امیرکبیر.
۱۲. سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۶۳). کلیات سعدی، به تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۳. ———، ——— (۱۳۸۷). گلستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات خوارزمی.
۱۴. شاملو، احمد (۱۳۷۸). دفتر یکم: شعر ۱۳۲۳-۱۳۷۶، جلد اول و دوم، زیر نظر نیاز یعقوب شاهی، تهران: نشر زمانه.
۱۵. ———، ——— (۱۳۸۴). مجموعه آثار، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.
۱۶. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۹). المیزان. ترجمه محمدباقر موسوی همدانی. قم: انتشارات اسلامی.

١٧. غزالي، ابوحامد(بي‌تا). المنقذ من الضلال. تصحيح محمدجواد جابر. بيروت: المكتبة النفاقيه.
١٨. فردوسی، ابوالقاسم (١٣٩٠). شاهنامه، براساس چاپ مسکو تحت نظر یوگنی ادوارد ویچ برتلس، دو جلدی، تهران: انتشارات پیام عدالت.
١٩. مجلسی، محمداقبر(١٣٨٦). بحار الانوار. چاپ چهارم. قم: انتشارات اسلامیه.
٢٠. مشکور، محجواد(١٣٧٥). فرهنگ فرق اسلامی. مشهد: آستان قدس رضوی.
٢١. مصطفوی، زهرا(١٣٨٦). آثار نظریه دهر و حدوث دهری در حکمت یمانی میرداماد. فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز. شماره ٢٢. صفحات ٢١ - ٤٠.
٢٢. مولوی، جلال‌الدین محمد (١٣٧٢ - ٧٨). شرح جامع مثنوی، ٦ جلد. شرح کریم زمانی. تهران: انتشارات اطلاعات.
٢٣. — ، — (١٣٦٠). کلیات شمس، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات امیرکبیر.
٢٤. فرخزاد، فروغ (١٣٤٧). عصیان، تهران: نشر امیرکبیر.
٢٥. — ، — (١٣٥٥). دیوار، تهران: نشر امیرکبیر.
٢٦. — ، — (١٣٧٨). تولدی دیگر، نشر نوید.
٢٧. — ، — (١٣٧٧). سلامی دوباره به آفتاب، تهران: انتشارات سخن.
٢٨. — ، — (١٣٨٣). مجموعه سروده‌ها، تهران: انتشارات شادان.
٢٩. مطهری، مرتضی(١٣٧٧). عدل الهی. تهران: انتشارات صدرا.
٣٠. نادرپور، نادر (١٣٨١). مجموعه اشعار، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.
٣١. یوشیج، نیما (١٣٨٧). دیوان رباعیات، به کوشش شراکیم یوشیج، چاپ اول، تهران: نشر مروارید.
٣٢. — ، — (١٣٨٤). مجموعه کامل اشعار، به کوشش سیروس طاهباز، تهران: انتشارات نگاه. ٣٣.
٣٣. — ، — (١٣٧٦). مجموعه آثار، تهران: نشر اشاره.